

بسط پذیری و حیثیت گشودگی معارف و حیانی در تفکر دینی

هادی فنایی نعمت سرا^۱

چکیده

در این جستار، به بسط پذیری معارف و حیانی و گشودگی زمینه ارتباط انسان با منبع و حیانی - الهی بر پایه سه ساحت اندیشه‌های فلسفی و عرفانی اندیشمندان مسلمان و نیز قرآن و متون روایی پرداخته شده است. حکما و عارفان مسلمان معتقدند ولایت به منزله روح این جهان و مجرای فیض الهی است و همچنین باطن و جوهره نبوت است. انسان کامل با ارتقای وجودی و سیر باطنی و زدایش حجاب‌های گونه‌گون از نفس خویش در مرتبه نخست به مقام ولایت الهی می‌رسد. در چنین مرحله‌ای ولی خدا به ملأ اعلی متصل و مرتبط می‌گردد و حاصل این ارتباط و اتصال گشوده شدن باب گنجینه معارف و حیانی به روی او است. از طرفی ولی خدا مجرای فیض الهی تا لحظه وقوع قیامت است. هر کمال و خیری از جمله معرفت و معنویت عرشی و قدسی در پرتو ولایت ولی خدا به انسان می‌رسد. همان‌گونه که گستره ولایت در نظام تکوین تا دامنه قیامت جریان دارد و حضور ولی خدا در جهان همیشگی است، از این رو معارف و حیانی نیز به تبع حضور ولی خدا در عالم تا آستانه واقعه قیامت بسط می‌پذیرد. بسط پذیری معارف و حیانی از پیامدهای استمرار ولایت محسوب می‌گردد و این بسط پذیری منافاتی با خاتمیت پیامبر

❖ تاریخ دریافت: ۹۷/۶/۴؛ تاریخ پذیرش: ۹۷/۹/۲۶

۱. استادیار دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)، fanai@isr.ikiu.ac.ir

اعظم (ص) ندارد؛ بنابراین بسط معارف و حیانی اختصاص به دوره انبیا و اوصیا ندارد و جایگاهی است که برای هر انسانی با لحاظ شرایط ویژه از جمله طهارت درون و سعه وجودی گشودگی دارد. بسط ناپذیری وحی رسالی و تشریحی با ختم نبوت امری قطعی است.

واژگان کلیدی: وحی، انسان، ارتباط، بسط پذیری، ولایت و معارف و حیانی.

مقدمه

اندیشمندان مسلمان بر این باورند مقام نبوت از یک سو، موهبتی الهی و از سوی دیگر، حاصل ارتقا نفس نبی و ارتباط و اتصال او با منبع بی‌انتهای علم خداوند است. پیامبر با مجاهدت نفسانی، عبادت و بندگی و توسعه باطن وجودی خود به مقام برگزیدگی خداوند (مجتبی و مصطفی) مفتخر می‌گردد و آنگاه فرشته وحی بر دل و جانش فرود آمده و پیام الهی را بر او نازل می‌کند. در این حالت او سرشار از علم الهی و ربوبیت تشریحی خداوند می‌شود. در اصطلاح دین پژوهان به چنین وحی و پیام الهی، وحی رسالی گفته می‌شود که شاخصه نبوت است. بعد از رحلت پیامبر (ص) چنین وحی‌ای بر کسی نازل نمی‌شود؛ زیرا پیامبر اعظم (ص) نبی خاتم و اسلام دین جامع و کامل است. از این جهت جریان نبوت با رحلت ایشان به پایان رسیده است؛ اما این اعتقاد نیز وجود دارد که ارتباط و حیانی خداوند با غیر انبیا (به معنای الهام نمودن و نبوت انبائی) بعد از پایان وحی رسالی همچنان برقرار است. اتصال عرش و فرش (به مقتضای دائم‌الفضل و فیاض بودن خداوند و حضور مداوم اولیا الهی در جهان)، حقیقتی مستمر و جاودانه است. همان گونه که آفرینش و رزاقیت پروردگار همیشگی است و لحظه‌ای منقطع نمی‌گردد، ارتباط و اتصال اولیا الهی با خزانه علم الهی و نزول معارف عرشی نیز تا ابد جریان و سیلان دارد. در این جایگاه سؤال این است که این ارتباط و حیانی را چگونه می‌توان ترسیم کرد و سازوکار آن چگونه است؟ «در همه افراد بشر به درجات مختلف، غیر از عقل و حس، یک شعور و حس باطنی دیگر وجود دارد که در برخی انسان‌ها آن قدر قدرتمند می‌شود که او با دنیای دیگر واقعاً اتصال پیدا می‌کند؛ به گونه‌ای که واقعاً گشودگی از دنیای دیگر برای او حاصل می‌شود؛ این امر، به نص قرآن اختصاص به پیغمبران ندارد، زیرا خود قرآن هم این را برای غیر پیغمبران به‌طور ویژه نیز ذکر کرده است» (مطهری، ۱۳۷۴: ۲۳). به نظر استاد مطهری ارتباط با عالم غیب و دریافت معارف و حیانی مخصوص انبیا نیست؛ بلکه کسانی که درجه نبوت ندارند نیز از این موهبت الهی برخوردارند. به نظر ایشان این مطلب از مسلمات دین است. او در این باره از اصطلاح

محدّث استفاده می‌کند (همان، ۲۴). ارتباط و حیاتی با خداوند و راه‌های دستیابی به علم الهی مخصوص پیامبران و منحصر در نزول فرشته وحی نیست. بلکه معصومین و کسانی که تربیت یافته مکتب اهل بیت (ع) باشند و حتی انسان‌های دین‌دار از سایر ادیان الهی نیز از این موهبت الهی بهره‌منداند. این نوع ارتباط با خداوند که حاصل آن دریافت معارف عرشی و ربّانی است، در روایات از آن به لفظ «تحدیث» تعبیر شده است. در کتاب کلینی بابی پیرامون محدّث بودن ائمه (ع) با عنوان «باب أنّ الأئمه (ع) محدّثون و مفهّمون» وجود دارد (کلینی، ۱۳۶۳: ج ۱، ۲۷۰). منظور از محدّث، یعنی کسی که فرشتگان الهی با او سخن می‌گویند و پیام خداوند را به او منتقل می‌کنند. در عصر امام باقر (ع) شخصی به نام حکم بن عتیبه که با ممشای اعتقادی اهل بیت (ع) چندان موافقتی نداشت، شنیده بود که برخی می‌گویند ائمه محدث‌اند؛ باور به این سخن برای او گران بود. امام باقر (ع) زراره را نزد او فرستاد تا تردیدش را برطرف نموده و به او بگوید که اوصیا پیامبر اعظم (ص) محدّث‌اند (همان).

این قسم از وحی که اصطلاحاً الهام نامیده می‌شود با ختم نبوت قطع نمی‌شود و این راه ارتباطی با خداوند پس از رحلت رسول اکرم مسدود نمی‌گردد (مصباح یزدی، ۱۳۶۷: ۳۷۹). در قرآن کریم تفکیک میان وحی و الهام صورت نگرفته است. قرآن هر نوع دریافت سری و رمزگونه را از ناحیه خداوند وحی می‌نامد، خواه برای نبی؛ خواه برای امام و ولی؛ و حتی برای هستی‌مندهای دیگر مانند زنبور عسل، زمین، آسمان و... . اختصاص وحی به انبیا و الهام به اوصیا تفکیکی است که در اصطلاح مفسرین و متکلمان کاربرد پیدا کرده است، گرچه طبق کاربرد قرآنی همه موارد ارتباط تفهیمی خدا با مخلوقات وحی نامیده می‌شود (همان، ۳۸۰). در دوره انبیای پیشین نیز اتصال به خزانه علم الهی برای برخی حاصل شده است. از این میان کسانی مانند مادر موسی (ع)، حضرت مریم (ع) و آسیه همسر فرعون به تناسب ظرفیتشان از وحی الهی برخوردار شده‌اند. استاد مطهری در این باره می‌نویسد: مادر عیسی (ع) را خداوند در زمره پیغمبران ذکر نکرده است. ولی در عین حال این گونه ارتباط و اتصال با جهان دیگر را به یک نحو بسیار قوی و

عالی، مخصوصاً برای حضرت مریم ذکر کرده است که فرشتگان بر او ظاهر می‌شدند و با او سخن می‌گفتند. در اصطلاح حدیث ما این‌ها را «محدّث» می‌گویند (مطهری، ۱۳۷۴: ۲۳). گذشته از معصومین (ع) و موارد یادشده قرآنی، کسانی نیز بوده‌اند و هستند که در پرتو تعالیم نبوی و با تأسی از پیامبر (ص) و اهل‌بیت (ع) به مقامات و احوال والایی ارتقا یافته‌اند. در این میان عارفان مسلمان در بهره‌مندی از این مواهب الهی، جایگاه ویژه‌ای دارند. عارف با سلوک باطنی خود، گام‌به‌گام و در یک فرآیندی منسجم تا ملاقات خدا پیش می‌رود و به بارگاه حق راه می‌یابد و از تابش و تجلّی انوار الهی، جان خود را منور به معارف عرشی می‌نماید و از معانی غیبی و امور حقیقی آگاه می‌شود. چنین رهیافت‌های در سنت عرفانی کشف و شهود نام دارد (قیصری، ۱۳۷۰: ۳۳). اگر عارفی که صاحب چنین مواجیدی می‌شود، بتواند آن را بیان کرده و در قالب گزاره‌هایی درآورد، ثمره آن به بسط معارف و حیانی می‌انجامد.

این مقاله درصدد تبیین بسط معارف و حیانی تا دامنه قیامت از مجرای استمرار ولایت است. با توجه به ارتباط تنگاتنگ مقام ولایت و نبوت لازم است در برخی موارد به چیستی وحی و مقام نبوت نیز پرداخته شود. تمام تلاش بر این است تا ریشه‌ها و نشانه‌های این بحث را در متون دینی و آثار فلسفی و عرفانی واکاوی نموده و وجه سازگاری‌اش را با خاتمیت نیز روشن نماید.

۱. تحلیل فلسفی از بسط معارف و حیانی

۱-۱. تحلیل فارابی و ابن‌سینا

بسط معارف و حیانی در نگاه فیلسوفان مسلمان مبتنی بر نوعی هستی‌شناسی و انسان‌شناسی فلسفی است. آن‌ها بر مبنای قاعده الواحد صدور هستی را از ناحیه خداوند بر اساس یک نظام طولی تفسیر می‌کنند. به عقیده آنان ترتیب آفرینش بر مبنای عقول ده‌گانه است که در رأس آن عقل اول است و عقل فعال در پایان آن قرار دارد که منشأ صدور جهان طبیعت است (ابن‌سینا، ۱۳۸۳: ج ۳، ۸۲۶). در این انگاره، عقل فعال، واجد تمام علوم و

معارف الهی است و هر معرفتی محصول افاضه آن است. نفس نبی نیز تنها با اتصال به این منبع می‌تواند از حقایق هستی آگاه شود. عقل فعال در واقع به منزله فرشته‌ای است که انبیا معارف وحیانی را از او اخذ می‌نمایند. دریافت وحی برای پیامبر نیز آنگاه میسر می‌شود که به مرتبه عقل مستفاد و عقل بالفعل رسیده باشد. در این هنگام و در صورت اتحاد آنها، علوم و معارف و تفصیل شریعت را به تناسب ظرفیت وجودی‌اش دریافت می‌کند. به نظر برخی، فارابی نخستین فیلسوف مسلمانی است که مسأله وحی و نبوت را مورد توجه قرار داده و مسأله نبوت مهم‌ترین جزء از مذهب فلسفی اوست (فاخوری، ۱۳۸۶: ۴۴۵). فیلسوفان پسافارابی در چارچوب همین انگاره فلسفی با طیفی از اختلافات به تبیین وحی و نبوت پرداخته‌اند. این نگرش برای انسان ظرفیت و قابلیت وجودی خاصی قائل است که در صورت شناخت این ظرفیت و قابلیت (در دو ساحت حکمت نظری و عملی)، قادر است با منشأ صدور وحی مرتبط و متصل گشته و به موجب این ارتباط و اتصال مفتخر به دریافت معارف عرشی و ربّانی از عقل فعال گردد. به نظر فارابی، پیامبر، انسانی است که مراحل کمال را طی کرده و به عقل فعال متصل شده و عقل هیولانی وی با ادراک همه معقولات کامل شده است (فارابی، ۱۳۷۹: ۲۱۸). به عقیده فارابی وحی و نبوت، محصول ارتقا قوه عقلانی است. کسانی می‌توانند به این مقام برسند که علاوه بر کمالات عقلانی و نفسانی، صاحب طبایع عالی باشند. وقتی شخص به چنین کمالاتی رسید، نفس او به عقل فعال متصل می‌گردد. در این هنگام فیوضات لازم را بدون واسطه از عقل فعال درمی‌یابد (فارابی، ۱۴۰۷: ۷۹). ره‌آورد چنین ارتباطی، دریافت معارفی است که در نظر فارابی همان وحی است و صاحب این وحی را ملک و رئیس مطلق و نبی می‌نامند. فارابی در مواجهه با مسأله وحی و نبوت و تبیین آن بر قوه متخیله تأکید دارد. به نظر ایشان تمام امور معقول از ناحیه عقل فعال به قوه عاقله و سپس به متخیله نبی افاضه می‌گردد (فارابی، ۱۳۷۹: ۲۰۳).

از نظر ابن سینا نیز عقل فعال منشأ علوم و معارف وحیانی است. او در تبیین وحی و نبوت برخلاف فارابی به جای قوه متخیله از قوه حدس و عقل قدسی سخن می‌گوید.

عالی‌ترین مرتبه قوه حدس را عقل قدسی می‌نامد. به نظر او اگر قوه حدس کسی به عالی‌ترین مرتبه رسید و استعداد شدید برای اتصال به عقل فعال پیدا نمود، او پیامبر بوده و دارای عقل قدسی است. انبیا دارای قوه حدس قوی‌اند؛ از این جهت بالاترین استعداد را برای ارتباط با عقل فعال دارند (ابن‌سینا، ۱۳۸۳: ج ۲، ۴۵۶). به نظر وی عقل قدسی اختصاص به انبیا دارد. او بر این باور است که نفس پیامبران به سبب بهره‌مندی از عقل قدسی به عقل فعال که خزانه علوم و معارف است، مرتبط می‌گردد و پس از ارتباط و اتصال به عقل فعال تمام معارف در نفس آنان افاضه می‌شود؛ زیرا مفیض تمام صور علمی از جمله معارف و حیانی عقل فعال است. به نظر ابن‌سینا نقش تفکر و استدلال در تحصیل علوم و معارف تنها در حد آماده‌سازی قوه عاقله است. تفکر و استدلال، موجب آمادگی قوه عاقله برای دریافت معارف از عقل فعال می‌شود (ابن‌سینا، ۱۳۸۵: ۳۳۷). همان‌گونه که گذشت، عقل فعال حلقه ارتباط عالم عقل با جهان طبیعت است و هر آنچه به جهان طبیعت می‌رسد، از طریق همین عقل است. از طرفی فاعلیت این عقل در افاضه حقایق عرشی اختصاص به دوره خاصی ندارد؛ زیرا این عقل دائماً فاعلیت دارد. به عقیده فیلسوفان مشائی از جمله ابن‌سینا، فاعلیت عقل فعال در افاضه معارف تام و تمام است، تنها شرط آن قابلیت است که باید برای نفوس انسانی برای دریافت علوم و معارف پدید آید؛ بنابراین قوایی که قابلیت آن‌ها تام باشد و مانعی نیز برای این اتصال در میان نباشد به صورت مداوم مستفیض می‌گردند (همان، ۱۳۸۳: ج ۳، ۱۱۱). با وجود چنین شرایطی بسط معارف و حیانی همیشگی خواهد بود و اختصاصی به دوره حضور انبیا ندارد. گرچه در فلسفه مشاء بسط معارف و حیانی پس از دوره خاتمیت به نحو صریح توضیح داده نشده لیکن چنین بسطی از پیامدها و نتایج منطقی این تفکر فلسفی است.

۱-۲. صدر المتألهین

بسط معارف و حیانی در حکمت متعالیه با یک تحلیل عمیق و دقیقی و با رویکرد ولایت‌محوری بیان شده است. این تحلیل آمیزه‌ای از قرآن و برهان و عرفان است. صدر المتألهین و اخلاف ایشان در تحلیل این بحث و امدار حکما و عرفای پیش از خودند.

صدرا آراء خود را در قالب حکمت و عرفان به صورت توأمان مطرح کرده است. او با بررسی احوال و مقامات انسان کامل بیان می کند بشر با رشد و ارتقای عقلانی و سلوک نفسانی به مشاهده ملائکه مقرب نائل شده و آنگاه حقایق عرشی را از مبادی عالی دریافت می نماید. او در مواضع مختلف به تحلیل و واکاوی این بحث پرداخته است؛ در جایگاهی می نویسد: «فکمال التعقل فی الإنسان هو اتصاله بالملأ الأعلى و مشاهده ذوات الملائکه المقربین و کمال القوه المصوره یؤدی بها إلی مشاهده الأشباح المثالیه و تلقی المغیبات و الأخبار الجزئیة منهم و الاطلاع علی الحوادث الماضیه و الآتیة» (صدرالدين الشیرازی، ۱۳۸۶: ۴۰۸). با توجه به این که ارتباط انسان کامل با ملا اعلی و مشاهده فرشتگان و دریافت اخبار غیبی از آن ها دائمی است، از این جهت منجر به بسط معارف و حیانی می گردد. به نظر صدرا نبوت و رسالت از یک جهت بسط ناپذیر و از جهت دیگر تا ابد ادامه داشته و بسط پذیر است. عبارت او در این باره چنین است: «اعلم أنّهما منقطعان بوجه دون وجه (کما قاله بعض العارفين) انقطع نزول الملك حامل الوحي علی نهج التمثيل و لهذا قال و لا نبی بعدی؛ ثم أبقى حکم المبشّرات و حکم الأئمة المعصومین عن الخطاء و حکم المجتهدین و أزال عنهم الإسم و بقى الحکم و أمر من لا علم له بالحکم الإلهی أن یسأل أهل الذکر... فالنبوه و الرساله من حیث ماهیتها و حکمها ما انقطعت و ما انسخت و إنما انقطع الوحي الخاص بالرسول و النبی من نزول الملك علی أذنه و قلبه» (صدرالدين الشیرازی، ۱۳۸۶: ۴۳۶).

دیدگاه صدر المتألهین با فارابی و ابن سینا متفاوت است؛ زیرا بسط معارف و حیانی از نظر این دو حکیم را می توان از فعال بودن دائمی عقل فعال به دست آورد، ولی بسط معارف و حیانی در حکمت متعالیه علاوه بر عقل فعال از طریق استمرار ولایت و وضوح بیشتری دارد. صدرا منشأ بسط پذیری معارف الهی را دو چیز می داند:

الف، وراثت از ولایت النبی (ص)

به عقیده ایشان خاستگاه معارف الهی قلب مبارک پیامبر (ص) است. اولیاء الهی تراث معنوی رسول اعظم (ص) را به ارث می برند. در این میان امیرالمؤمنین (ع) حلقه اتصال

تراث معنوی رسول خدا به همه اولیا و اقطاب است. در این فرض منشأ بسط معارف نبوی از طریق توارث از مقام نبوت است. بدین معنا که پیامبر (ص) جان ولی را با تعالیم عرشی اشراب می‌کند، بسان تعلیم و تحدیثی که رسول اعظم (ص) در دل و جان امیرالمؤمنین (ع) نمود. در حدیثی آمده است که امیرالمؤمنین (ع) فرمود: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ عَلَّمَنِي أَلْفَ بَابٍ مِنَ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ وَ مِمَّا كَانَ وَ مَا يَكُونُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ كُلِّ بَابٍ مِنْهَا يَفْتَحُ أَلْفَ بَابٍ» (محمدی‌شهری، ۱۴۰۵: ج ۱، ۲۲۱). رسول خدا هزار باب علم را از حلال و حرام و دانش و اخبار و حوادث مربوط به گذشته و آینده تا روز قیامت را به من آموخت و از هر باب هزار باب دیگر به روی من گشوده می‌شود. همین حدیث را فخر رازی با اندک تغییری در تفسیر خود آورده است: «قال علی (ع): عَلَّمَنِي رَسُولُ اللَّهِ أَلْفَ بَابٍ مِنَ الْعِلْمِ وَ تَشَعَّبَ لِي مِنْ كُلِّ بَابٍ أَلْفُ بَابٍ» (رازی، ۱۴۲۰: ج ۸، ۲۲). غزالی در توضیح این حدیث می‌گوید کیفیت این تعلیم و تعلم برای ما معلوم نیست؛ زیرا این نوع یاددادن و یادگیری از نوع متعارف نیست (غزالی، بی تا: ج ۲، ۱۹۰).

ب، دریافت بی واسطه معارف و حیانی از حضرت حق

گاه برای اولیا الهی چنان تقریبی حاصل می‌شود که تمام حجاب‌های میان آن‌ها و خدا کنار می‌رود، به گونه‌ای که مستقیماً مخاطب حضرت حق قرار می‌گیرند. در این مرحله، دریافت معارف و حیانی به صورت مستقیم و بی واسطه تحقق می‌یابد. صدرالمتألهین در این باره می‌گوید: «و اما الأولیاء فیأخذونها عن الله من كونه ورثها و جاد بها علی هؤلاء فهم اتباع الرسول بمثل هذا السند العالی المحفوظ الذی لایأتیة الباطل من بین یدیه و لا من خلفه تنزیل من حکیم حمید» (صدرالدین الشیرازی، ۱۳۸۶: ۴۳۷)؛ اما اولیاء الهی این مقام را مستقیماً از خداوند می‌گیرند از آن جهت که او خود وارث این مقام است و آن را به ایشان داده است. آنان بر اساس این سند عالی که محفوظ از خطاست و هیچ گونه باطلی در آن راه ندارد، پیروان واقعی انبیایند. آنگاه از بایزید بسطامی نقل می‌کند که گفته است شما علمتان را از مردگان گرفتید، ولی من علم خود را از خدای حی لایموت از طریق ولایت می‌گیرم (همان). اهل معرفت در تفاوت رسالت و نبوت و ولایت نکته‌ای

را مطرح می‌کنند که بی‌شبهات به حرف بایزید نیست. به عقیده آنان در مقام ولایت ارتباط با حضرت حق بی‌واسطه و مستقیم است به گونه‌ای که ولی خدا حقایق عرشی و معارف الهی را بدون هیچ واسطه‌ای از خداوند اخذ می‌نماید. از این رو گفته‌اند: در رسالت، ابلاغ و تبلیغ پیام الهی به مردم برجسته است. در نبوت، گرفتن معارف از فرشتگان و سرانجام در ولایت گرفتن حقایق به‌طور مستقیم از حق تعالی مطرح است (یزدان پناه، ۱۳۹۳، ۶۴۳).

۲-۲. تفاوت و تشابه پیامبران با اولیاء الهی از نظر صدر المتألهین

به عقیده صدر المتألهین بعد از انقطاع وحی و ختم نبوت، اهل فکر و ذکر رسولان بی‌نام‌اند. تفاوت آن‌ها با پیامبران در داشتن و نداشتن عنوان رسالت و نبوت که یک عنوان حقوقی است، خلاصه می‌کند. منظور از رسولان بی‌نام همان اولیا الهی است که حاملان معارف و حیانی‌اند و از مقامات و مراتب معنوی انبیا بهره کافی را برده‌اند. «اما الأولیاء فلهم فی هذه النبوه مشرب عظیم لا سیما قد روی إنه قال (ص) إن لله عبداً لیسوا بأنبیاء یغبطهم النبیین» (صدرالدین الشیرازی، ۱۳۸۶: ۴۳۷-۴۳۸)؛ اما برای اولیا خدا در بهره‌مندی از مقام نبوت و رسالت درجات عظیمی است. به‌خصوص که پیامبر فرمود؛ خداوند بندگانی دارد با اینکه پیامبر نیستند ولی انبیا به حالشان غبطه می‌خورند. صدرا پس از تحلیل این بحث در پایان تصریح می‌کند که نبوت و اخبار و نبأ عرشی با طیفی از تفاوت‌ها نه تنها در انسان بلکه در جمیع موجودات سریان دارد: «إن النبوه ساریه فی کل الموجود لکنها لا یطلق اسم النبی و الرسول إلا علی واحد منهم» (همان، ۴۳۷-۴۳۸).

صدر المتألهین با اعتقاد به ولایت مداوم اولیا الهی در جهان به تبیین تفاوت ولی و نبی پرداخته به گونه‌ای که با کمی تسامح و مجاز می‌توان آن دو را لازم و ملزوم هم تلقی کرد؛ زیرا به نظر ایشان فرق ولی با نبی در این است که مقام نبوت مربوط به جنبه غیبی و باطنی ولی است و در سویدای وجودش به ودیعه گذاشته شده، اما برای نبی مربوط به جنبه شهود و ظاهری او است. از طرفی گوهر و باطن نبوت، ولایت است: «فإنها له غیب و هی للنبی شهاده فهذا هو الفرق بین النبی والولی فی النبوه» (همان) پس مقام نبوت برای

شخص ولیّ امری است غیبی و باطنی و برای شخص نبی امری است ظاهری. همین مطلب فرق بین و نبی و ولیّ در مقام نبوت است.

صدرا با این تحلیل هم به «وحی» توسعه معنای می‌دهد و آن را از وحی رسالی که شاخصه نبوت است به سایر مصادیق آن سرایت می‌دهد و هم به موحی‌الیه؛ زیرا به نظر ایشان علاوه بر پیامبر اعظم، ائمه اطهار (ع) و اولیا الهی، حتی کسانی که در فهم دین و دیانت به صورت روشمند اجتهاد کنند، واجد معارف الهی می‌گردند و این علوم و معارفی که در بیان و بنان آن‌ها ظاهر می‌گردد نیز معارف عرشی و قدسی خواهد بود. براین اساس با توجه به این که نبوت انبائی و ولایت تا آستانه قیامت امری مستمر و مداوم است، به تبع آن معارف و حیانی نیز بسط می‌یابد.

۲. تحلیل عرفانی از بسط معارف و حیانی

نگاه عارف در شناخت و تبیین مسأله وحی و نبوت و ولایت معطوف به بنیادها و مراتب آغازین هستی است. در این منظر آغاز و پایان عالم منشأ حبّی و عشقی دارد. حب و عشق حضرت حق به اسما و صفات و کمالاتش موجب تجلّی و خلق عالم شده است: در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد/عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد (دیوان حافظ، غزل ۱۵۲). در تبیین این بحث به احادیثی از جمله حدیث «کنت کنزاً مخفياً» نیز استناد شده است (ابن عربی، ۱۳۶۶: ۲۰۳). این حدیث گرچه در هیچ‌یک از کتب اربعه شیعه و صحاح سته اهل سنت یافت نمی‌شود، لیکن با تعابیر و الفاظ مختلف بیشترین بسامد روایی را در متون عرفانی دارد، به گونه‌ای که با اندکی تسامح می‌توان اشتها متنی این حدیث را جبران‌کننده ضعف سندی آن دانست. در آثار عرفانی آمده است که حضرت داود در مناجاتی عرض کرد: یارب لماذا خلقت الخلق؟ قال کنت کنزاً مخفياً فأحببت أن أعرّف فخلقت الحق لکی أعرّف (فیض کاشانی، ۱۳۴۲: ۳۲).

بهر اظهار است این خلق جهان / تا نماند گنج حکمت‌ها نهان

کنت کنزاً کنت مخفياً شنو / جوهر خود گم مکن اظهار شو (مولانا، دفتر چهارم، ۳۰۲۸).
بنابراین از نظر عارف آفرینش و ایجاد عالم حاصل حبّ و عشقی است که حضرت

حق به کمالات ذاتی اش دارد. به همین سبب اراده ازللی حضرت حق بر این قرار گرفت که تمام کمال و جمال خود را در خارج از ذات خود محقق نماید. از این رو عالم و آدم را ایجاد کرد تا خود را در آینه انسان کامل مشاهده نماید. در مکتب عرفانی ابن عربی که مبتنی بر وحدت وجود است، هستی حقیقت یکپارچه است و حقایق عالم تکه‌های جدای از هم نیستند بلکه یک حقیقت ساری است، بسان اشعه شمس که از یک مبدأ بسیط درخشیده و با تجلی خود موجب پیدایی هستی گردیده است. بر اساس همین مبنا او برای آفرینش از مفاهیمی نظیر خلق و صدور استفاده نمی‌کند، بلکه بر تجلی تأکید دارد. اصحاب معرفت از این تجلی نخست، تعابیر مختلفی از جمله وجود منبسط، نفس رحمانی، صادر اول، حقیقت محمدی و... دارند. عرفا در تحلیل وحی، نبوت و مقام ولایت بیشتر از عنوان حقیقت محمدی استفاده می‌کنند. منظور از حقیقت محمدی، همان تعین اول از ذات الهی است که در رأس همه اعیان ثابت واقع شده است و اسم اعظم و جامع اسمای حسنا حق است. از همین حقیقت همه مراتب هستی به ظهور رسیده است. در آثار عرفا همه مراتب و مقامات نبوت، رسالت و ولایت در ظاهر و باطن به حقیقت محمدی نسبت داده شده است. حقیقت محمدی به طور کامل در انسان کامل ظاهر می‌شود. نبی و رسول و ولی، مظاهر این حقیقت در جهان‌اند و کامل‌ترین مظهر آن در این جهان پیامبر اعظم (ص) است. حقیقت محمدی همان وجود غیبی پیامبر اعظم (ص) است که از آن به باطن نبوت یاد می‌شود و همه انبیا از آدم (ع) تا مسیح (ع) مظاهر این حقیقت‌اند. حقیقت محمدی بعد از پیامبر اعظم (ص) در امیرالمؤمنین (ع) و سایر ائمه و هم‌اکنون در حضرت ولی عصر (ع) به نحو اتم حضور داشته و در مراتب بعدی عرفا وارثان آن‌اند.

به عقیده ابن عربی، انبیا تمام علوم و دانش خود را از پیامبر اعظم (ص) گرفته‌اند. گرچه وجود جسدانی پیامبر خاتم متأخر از انبیا پیشین بوده است، اما وجودی حقیقی ایشان مقدم بر آن‌ها است. از این جهت پیامبر فرمود: «نحن الآخرون الأولون السابقون یوم القيامة یبداهم أوتوا الكتاب من قبلنا و أوتیناه من بعدهم» (اربعی، ۱۳۷۹: ج ۱، ۱۱).

مصطفی زین گفت کآدم و انبیا/ خلف من باشند در زیر لواء
بهر این فرموده است آن ذوفنون/ رمز نحن الآخرون السابقون
گر به صورت من زآدم زاده‌ام/ من به معنا جدّ جدّ افتاده‌ام
اول فکر آخر آمد در عمل / خاصه فکری که بود وصف ازل (مولانا، دفتر چهارم، ۵۲۵)
شبستری نیز بر اساس این حدیث به تقدم وجودی پیامبر اعظم (ص) بر همه خلایق
اشاره کرده است:

یکی خط است از اول تا به آخر/ بر او خلق خدا جمله مسافر
در این ره انبیا چون ساریان‌اند/ دلیل و رهنمای کاروان‌اند
وز ایشان سید ما گشته سالار/ هم او اول هم او آخر در این کار
همه انبیا نور وجودی خویش را از حقیقت محمدی گرفته‌اند منشأ و خاستگاه وحی
و نبوت همه انبیا و سفیران الهی نیز حقیقت محمدی است. «فکل نبی من لدن آدم إلی
آخر نبی ما منهم أحد يأخذ (النبوه) إلا من مشکاه خاتم النبیین و إن تأخر وجود طینته فإنه
بحقیقته موجود و هو قوله (ص) کنت نبیاً و آدم بین الماء و الطین و غیره من الأنبیاء ماکان
نبیاً إلا حین البعث» (ابن عربی، ۱۳۶۶: ۶۴). همان گونه که گذشت از نظر عارف خاستگاه
وحی و نبوت حقیقت محمدی است، از این جهت لازم است در این بحث نخست به
توضیح فرآیند تلقی وحی از حقیقت محمدی پرداخته شود تا در ادامه بسط پذیری
معارف و حیانی از منظر عارف و وضوح بیشتری یابد. همچنین لازم است برای دفع توهم
مشابهت پیامبر (ص) با عارف سنجشی میان آن دو نیز به عمل آید تا این گمان باطل به
ذهن کسی خطور نکند که عارف با پیامبر یکی است. از طرفی چون باطن و گوهر نبوت،
ولایت است، بدون ایضاح این مفاهیم ممکن است دچار لغزش یکسان پنداری وحی
رسالی با بسط پذیر معارف و حیانی در این مسأله پیش آید.

۲-۱. فرآیند تلقی وحی از حقیقت محمدی

با توجه به این که عارفان مسلمان تمام آثار نبوت و رسالت و بسط معارف و حیانی را به
حقیقت محمدی نسبت می‌دهند از این جهت این پرسش قابل طرح است که فرآیند تلقی

و حی از حقیقت محمدی به چه صورت است؟ همان گونه که گذشت انسان کامل تجلی اسم اعظم الهی (حقیقت محمدی) است. از طرفی مصداق انسان کامل پیامبر خاتم است. وجود خاتم الانبیا از اعظم اسمای الهی است؛ زیرا اسم اعظم اختصاص به انسان کامل دارد، دیگری بهره و نصیبی از آن نخواهد داشت مگر کسانی که به حقیقت عینی و اوصاف وجودی آن حضرت تقرب جسته و خود را به اسم اعظم حق سبحانه نزدیک کرده‌اند (حسن زاده آملی، ۱۳۰۰: نکته ۴۷۹). با توجه به این که وجود جسدانی پیامبر به حکم «أنا بشر مثلکم» محدود و زمانمند است، ولی حقیقت برتر پیامبر (ص) فرامکانی و فرازمانی است، به همین سبب لازم است پیامبر (ص) برای اتصال با اصل پیشین خود از عوالم ملک و ملکوت بگذرد تا با حقیقت محمدی سنخیت یابد. این آیه شریفه شاهد خوبی است برای بیان ارتقا نفس پیامبر (ص) و اتصالش به خزانه علم الهی. فدنی فتدلی فکان قاب قوسین أو أدنی (نجم/ ۸ - ۹) پیامبر در معراجش به مقامی رسید که فاصله او و حضرت حق به اندازه دو قوس و یا نزدیکتر از دو قوس بود. تعبیر «قاب قوس و قوسین» بیان استعارتی است از شدت مقام قرب پیامبر (ص) به حضرت حق. نفس پیامبر اعظم برای دریافت حقیقت قرآن عروج و ارتقاء یافت و در قوس صعود با حقیقت خودش (حقیقت محمدی) متحد گردید. در این مرتبه به حکم عَلمه شدید القوی (نجم/ ۵) حقیقت پیشین پیامبر (ص)، قرآن را به حقیقت پسین پیامبر (ص) تعلیم داد. به عبارت دیگر وجود فرودین پیامبر (ص) با حقیقت برترش متصل شد و پس از تلقی قرآن، در قوس نزول، آن حقیقت جامع و بسیط را جسدانی کرده و در قالب وجود بیانی و لفظی درآورد.

۲-۲. سنجه عارف و نبی

یکی از نکاتی که در این بحث لازم است بدان توجه شود، مرز میان نبی و عارف و به تبع آن ره آورد نبوت و عرفان است. بدون منقح سازی این بحث امکان یکسان پنداری نبی با عارف و همچنین وحی نبوی با بسط پذیری معارف و حیانی است. از این جهت توضیح این مطلب ضروری است.

مسیر نبوت نیز در بادی امر همان است که عارف می پیماید با این تفاوت که اولاً،

شخص نبی با پیمایش این مراحل قابلیت پیدا می کند که قابل قیاس با عارف نیست و از طرفی دریافت های آنها نیز در یک سطح و اندازه نیست. به همین جهت آنچه به پیامبر اعطا می شود، کمأ و کیفأ با مواجید و مکاشفات عارفانه متفاوت است؛ بنابراین عارف با پیامبر در آغاز حرکت مسیر مشترکی دارد، لیکن در نهایت، هدف آن دو از هم جدا می شود. ثانیاً، مواجید عرفانی ممکن است در پاره ای موارد مصون از خطا نباشد، ولی نبی به هنگام دریافت و تلقی وحی و تبلیغ آن مستظهر به نیروی قدسی عصمت است. از این جهت دریافت های پیامبرانه مصون از خطا است. ثالثاً، ره آورد این سفر برای نبی، وحی است و نبوت، سفارت است و مسؤولیت؛ اما دستاورد این سیر و سلوک برای عارف در شرح صدر، الهام، اشراق، مکاشفه و مشاهده حقایق عرشی، شیدایی و انقلاب درونی و بهجت و سرور خلاصه می شود. تمایز پیامبر با عارف مخصوصاً در دستگیری و هدایت خلق در کلام یکی از عارفان هندی به خوبی آمده است، اقبال لاهوری می نویسد: یکی از عارفان هندی به نام عبدالقدوس گنگھی، گفته بود، پیامبر به معراج رفت و برگشت؛ والله اگر من به معراج رسیده بودم هرگز به زمین بازمی گشتم (اقبال لاهوری، ۱۳۹۵: ۳۵). این سخن بهترین معیار برای تمایز نبی و عارف است. عارف تمام همتش مصروف در وصال و لقاء حق می گردد و همواره در پی ارتقا و تعالی نفس خویش می کوشد. عارف برای دستگیری و هدایت عموم مردم دغدغه چندان ندارد. او در همان حال انزوای خویش می ماند و به یافته های درونی خود سرخوش است. اما نبی تمام تلاش و کوشش خود را صرف هدایت خلق می نماید. در نظرگاه عارف، ارتباط با خداوند و دریافت علوم و معارف غیبی منحصر در نزول فرشته وحی به محضر نبی نیست. راه های دیگری نیز برای این ارتباط و اتصال متصور است و سخن گفتن خدا با بندگانش عبارت از افاضه علم در جان آنها از طریق وحی، الهام، آموزش از ناحیه انبیاء و معلمین وجود دارد. صدر المتألهین در این باره می گوید: «فتکلیم الله عباده عبارة عن إفاضه العلوم علی نفوسهم بوجه متفاوته كالوحي و الالهام و التعليم بواسطة الرسول و المعلمین» (صدرالدین الشیرازی، ۱۳۸۶: ۴۱۴).

اگر انسان در پرتو حمایت و هدایت ولیّ واصل قرار گیرد و با اشارات و ارشادات او طیّ طریق کند سرانجام به مقام قرب الهی نائل می‌شود و وجودش الهی و رحمانی گشته و آنگاه سخن‌گوی خداوند و پیام‌رسان خداوند می‌گردد. گرچه مقام نبوت و وحی با جایگاه عارف و مکاشفات، مشاهدات و مواجید عرفانی یکسان نیست؛ زیرا نبوت موهبتی الهی است و خداوند این مقام را فقط به بندگان خاصش که شایسته تحمل این رسالت عظیم را داشته باشند، پس از ابتلای سخت عطا می‌کند. لیکن تمایز و تفاوتشان به حدّی نیست که میان آن دو بینونت کامل بوده و شباهت‌هایشان نادیده گرفته شود.

۲-۳. مسبوقیت مقام ولایت بر مقام نبوت و رسالت

بسط‌پذیری معارف و حیانی ارتباط تنگاتنگی با مقام ولایت دارد. از طرفی محوری‌ترین مسأله در عرفان بحث ولایت است؛ زیرا ولیّ خدا بستری برای آشکارگی حضرت حق است. هم نمایاننده خدا و هم خلیفه و نماینده خداست. از این جهت عارف نخست، تمام توجهش به جنبه ولایت ولیّ خدا است و سپس از این زاویه به وحی و نبوت و بسط‌پذیری معارف و حیانی می‌نگرد. گرچه در آثار اصحاب معرفت توضیح کافی پیرامون امکان دستیابی به مقام ولایت به چشم نمی‌خورد لیکن مسیر ولایت بدون مجاهدت با نفس و طهارت روح امکان‌پذیر نیست.

انسان کامل با ارتقا نفسانی و کمال تعقل و سیر باطنی و از بین بردن حجاب‌های باطنی خویش در مرتبه نخست به مقام ولایت الهی می‌رسد. البته حصول ولایت و نبوت در عالم خلق امر تدریجی است و لازم است نبی و ولی مراحل و منازلی که موجب استکمال جان او است، ببیند تا به مقام ولایت یا نبوت برسد. بدیهی است طی این مراحل جز با صبوری و تحمل شداید و جان‌کندن میسر نیست؛ بنابراین ولایت یعنی ورود به جان و صعود از جان به سرّ سویدای هستی و عالم بی‌کرانه و بی‌منتها و حرکت در قوس صعود و اتصال و ارتباط با ملأ‌اعلی. وقتی این ارتباط و اتصال تحقق یافت، آنگاه با این صعود نفسانی، قلب پیامبر با نزول فرشته وحی مهبط و فرودگاه وحی

می‌گردد. از این پس با بازگشت از عالم لایتناهی و قرار گرفتن در میان خلق، نبوت آغاز می‌شود. در واقع نبوت یعنی بازگشت از معراج نفسانی و استقرار در میان مردم به منظور هدایت و دستگیری از آن‌ها است. هر پیامبری به میزان ولایت و سیر باطنی خود به مرتبه‌ای از نبوت دست می‌یابد. منظور از ولایت، مقام فنا و اتصال به صقع ربوبی است. بدون تحقق مقام ولایت در انسان کامل مقام نبوت و رسالت بی‌معنا است. ولایت باطن نبوت است و هر پیامبری از باطن ولایتش بهره و نصیب خود را از حضرت حق می‌برد. بر این اساس می‌توان این تعبیر را به کاربرد که ولایت گوهر و مغز نبوت و رسالت است و نبوت و رسالت صدف و قشر و پوسته و ظاهر ولایت است. از این جهت ولایت بدون نبوت و رسالت امکان‌پذیر است، لیکن نبوت و رسالت بدون ولایت امکان تحقق ندارد.

۲-۴. استمرار ولایت تا دامنه قیامت

حضور انبیا در هر عصری ضروری نیست و در تاریخ همواره چنین نبوده که در هر برهه از زمان پیامبری در میان مردم حضور داشته باشد. به همین جهت به مقاطعی از تاریخ که زمین از پیامبر خالی بوده دوران «فترت» نامیده شده است. دوران فترت دورانی است که در آن روزگار پیامبر و رسول نیست؛ به همین جهت قرآن می‌فرماید: علی فتره من الرسل، اما نبودن پیامبران مانع از این نیست که اوصیائشان و اولیا الهی مردم را بشارت و انذار ندهند. موضوع فترت هم در قرآن و هم در احادیث آمده است. قرآن کریم می‌فرماید: ﴿يا أهل الكتاب قد جاءكم رسولنا بين لكم على فتره من الرسل﴾ (مائده/۱۹) ای اهل کتاب، رسول ما به سوی شما آمد در حالی که به دنبال فترت میان پیامبران حقایق را به شما بیان می‌کند.

امیرالمؤمنین (ع) فاصله تاریخی حضرت مسیح (ع) تا بعثت پیامبر اعظم (ص) که حدود ۶۰۰ سال است را دوره فترت نامیده که زمین خالی از پیامبر بوده است: «أرسله علی حین فتره من الرسل و طول هجعه من الأمم» (نهج البلاغه، خطبه ۸۹) خدا پیامبر اسلام را هنگامی به رسالت مبعوث فرمود که از زمان بعثت پیامبران پیشین مدت‌ها گذشته و ملت‌ها در خواب عمیقی فرو رفته بودند. نکته دیگر این که نبی و رسول همواره در میان

مردم ظاهر و آشکارند، اما همواره چنین نیست که ولی در میان مردم ظاهر باشد؛ گاه ممکن است مستور باشد «اللهم بلی لاتخلو الأرض من قائم لله بحجه إما ظاهراً مشهوراً أو خائفاً مغموراً» (نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷).

با رحلت پیامبر اعظم (ص) به دلیل کمال و جامعیت دین دوره نبوت و رسالت به نقطه پایانش رسید؛ لیکن ولایت تا دامنه قیامت استمرار دارد؛ زیرا بقا و حیات زمین و اهلش مرهون حضور ولی خدا در این جهان است. اگر حجت الهی (که همان ولی خدا است) لحظه‌ای در زمین نباشد، نظام کیهانی به هم می‌خورد و بساط زمین و اهلش برچیده می‌شود و قیامت فرامی‌رسد «لولا الحجه لساخت الأرض بأهلها» (مجلسی، ۱۴۰۴: ج ۵۷، ۲۱۱-۲۱۶). مرحوم مجلسی این روایت را با اندکی تغییر نیز نقل کرده است «لو خلت الأرض طرفه عین من حجه لساخت بأهلها» (همان، ج ۲۳، ۲۹). مرحوم کلینی (ره) در کافی سیزده روایت آورده است که بیانگر این مطلب است که اگر حجت الهی نباشد، زمین متلاشی می‌گردد: «لو بقیت الأرض بغير إمام لساخت بأهلها» (کلینی، ۱۳۶۶: ج ۱، ۱۷۹). در دعای ندبه آمده است که ولی اعظم سبب اتصال ارض و سما در نظام تکوین است؛ این سبب المتصل بین الأرض والسماء (محدث قمی، ۱۳۸۶: ۱۰۴۱). کجا است او که سبب اتصال آسمان و زمین و عرش و فرش است.

۲-۵. بسط معارف نبوی پس از دوره خاتمیت

همان‌گونه گذشت جهان در مقاطعی از تاریخ بدون حضور پیامبران صاحب شریعت بوده است، اما هیچ‌گاه زمین بدون حضور ولی خدا نیست. خلوص زمان از نبی جایز است و ممکن است نبی مشرّع در برخی از زمان‌ها وجود نداشته باشد، ولی قائم به امر حق باید در هر زمانی موجود باشد، چون نبوت جهت خلقی است و ولایت جهت حقی (کبیر، ۱۳۸۴: ۱۵۵-۱۵۶). ابن عربی می‌نویسد: «فلا يزال العالم محفوظاً مادام فيه هذا الإنسان الكامل» (ابن عربی، ۱۳۶۶: ۵۰). عالم همواره محفوظ می‌ماند تا زمانی که انسان کامل در آن حضور داشته باشد. بر این اساس وقتی حلقه اتصال ملک و ملکوت برداشته شود، دیگر نه زمین در جای خود استقرار خواهد داشت و نه آسمان. جهان مادی برچیده

می‌شود و قیامت برپا می‌گردد.

قیصری در بحث ارتباط حقیقت محمدی با سلسله انبیا و اولیا به استمرار و ابدی بودن ولایت تصریح کرده و می‌نویسد: «عند انقطاع النبوه أعنی النبوه التشریح یا تمام دائرتها و ظهور الولاية من الباطن انتقلت القطیبه إلى الأولیاء مطلقاً فلا يزال فی هذه المرتبه واحد منهم قائم فی هذا المقام لینهفظ به هذا الترتیب و النظام» (قیصری، ۱۳۷۰: ۱۲۹). زمانی که سلسله نبوت یعنی نبوت تشریحی با اتمام دایره‌اش به نقطه پایان برسد و ولایت از باطن ظهور کند، در این هنگام قطبیت به‌طور مطلق به اولیا منتقل می‌گردد. پس همواره یکی از آن‌ها در این مقام قرار می‌گیرد تا به‌واسطه او این ترتیب در جهان محفوظ بماند.

پس به هر دوری ولی‌ای قائم است / تا قیامت آزمایش دائم است

پس امام حی قائم آن ولی است / خواه از نسل عمر خواه از علی است

مهدی هادی وی است ای راه جو / هم نهان و هم نشسته پیش رو

او چو نور است و خرد جبریل او است / و آن ولی کم از او قندیل او است (مولوی، دفتر

دوم، ۸۰۲).

۲-۶. حضور و ماندگاری ولی خدا تا آستانه قیامت

در احادیث کاربرد واژگان «حجت و امام» بیش از مفهوم ولایت است. ولی در متون عرفانی به‌جای حجت و امام، مفهوم ولایت و ولی بکار رفته است. از این رو ولی مرادف با حجت و امام است. اصحاب معرفت حضور حجت الهی را در جهان از دو جهت ضروری می‌دانند:

الف) واسطه در فیض است؛ تقدیر و مشیت الهی بر این است که هر فیضی که به عالم ممکنات می‌رسد، به وساطت ولی خدا باشد. وقتی ولی واسطه فیض خدا شد، در این صورت همه ماسوی‌الله از طریق این واسطه حدوث و بقا می‌یابند. فیض خداوند هیچ‌گاه بدون واسطه به ممکنات نمی‌رسد؛ زیرا همه ممکنات این استعداد را ندارند که فیض الهی را بدون واسطه دریافت کنند. قصور خود ممکنات مانع از ایصال فیض به‌طور مستقیم به آن‌هاست. چنان‌که بسیاری از نعمت‌های الهی در این جهان از طریق واسطه به

آدمیان و سایر جانداران می‌رسد؛ بنابراین قصور در مفاض است نه مفیض. این موضوع در سخنان معصومین (ع) با تعابیر مختلف ذکر شده است. امام صادق (ع) می‌فرماید: «أبی الله أن یجری الأشياء إلا بالأسباب فجعل لكل سبب شرحاً و جعل لكل شرح علماً و جعل لكل علم باباً ناطقاً، عرفه من عرفه و جهله من جهله، ذالك رسول الله و نحن» (صفار، ۱۴۰۴: ج ۱، ۶). خداوند ابا دارد که اشیاء را جز از راه اسبابشان جاری سازد. پس برای هر سببی شرحی و برای هر شرحی علمی و برای هر علمی دروازه ناطقی ای قرار داده است. هرکسی آن را بشناسد که شناخته و هر کس که نشناسد بدان جاهل است. آن دروازه، رسول خدا (ص) و ما اهل بیتیم.

ب) ولی، روح عالم است؛ ابن عربی و اتباع وی معتقدند نسبت انسان کامل و حجت الهی به جهان مانند نسبت نفس به بدن است؛ همان‌گونه تدبیر بدن به عهده نفس است و با قطع علاقه نفس از کالبد، بدن متلاشی و نظام آن از هم گسیخته گردد؛ چنانچه حجت الهی از جهان رخت بر بندد، جهان نیز متلاشی می‌شود؛ زیرا وجود انسان کامل همچون روحی است و جهان به منزله بدن آن محسوب می‌گردد. در نتیجه تدبیر این عالم نیز به اذن الله به این روح (انسان کامل) واگذار شده است. نظام این جهان تنها با وجود انسان کامل پابرجاست. جامی می‌گوید: «فكما أن الروح يدبر البدن و يتصرف فيه بالقوى كذلك الإنسان الكامل يدبر أمر العالم و يتصرف فيه بواسطة الأسماء الإلهية» (جامی، ۸۹: ۱۳۷۰). همان‌گونه که روح بدن را تدبیر می‌کند و به سبب قوا در آن تصرف می‌کند، به همین صورت نیز تدبیر جهان به عهده انسان کامل است که به واسطه اسما الهی در جهان تصرف می‌کند. با رفتن حجت الهی از این جهان همه خیرات و خوشی‌ها نیز با او به سرای دیگر منتقل می‌شود و در جهان انقلاب عظیم کیهانی رخ می‌دهد و ساختار کنونی این جهان از بین می‌رود. قیصری از ابن عربی می‌نویسد: «ألا ترى الدنيا باقية مادام هذا الشخص الإنساني فيها و الكائنات تتكوّن و المسخرات تتسخر فإذا انتقل إلى الدار الآخرة مارت هذه السماء موراً و سارت الجبال سيراً و دكت الأرض دكاً و انتشرت الكواكب و كورت الشمس و ذهب الدنيا و قامت العماره في الدار الآخرة بنقل الخليفة إليها»

(قیصری، ۱۳۷۰: ۳۶۱). آیا نمی‌بینی که جهان تا زمانی که این شخص (انسان کامل) در آن است، باقی است و هستی می‌یابد و همه کارهای آن در دایره تدبیر قرار می‌گیرد؟ آنگاه که انسان کامل به سرای دیگر منتقل شود، آسمان به هم‌ریخته و کوه‌ها به راه افتند و زمین به حرکت درآید و ستارگان پراکنده گردند و خورشید نورانش را از دست بدهد و عمران و آبادانی با انتقال خلیفه به عالم دیگر در خانه آخرت برقرار می‌شود.

جامی نیز در این خصوص مطالبی قریب به همین مضمون دارد: «... فإذا انتقل انشقت السماء و كورت الشمس و انكدرت النجوم و انتشرت و سیرت الجبال و زلزلت الأرض و جائت القيامة» (جامی، ۱۳۷۰: ۹۷-۹۸). انسان کامل هنگامی که به جهان دیگر برود، آسمان می‌شکافد و خورشید تاریک می‌گردد و ستارگان افول نموده و از هم می‌پاشند و کوه‌ها از جا کنده شده و راه می‌افتند و زمین به حرکت درمی‌آید و بالاخره قیامت فرامی‌رسد.

بدیهی است وقتی مدبری نباشد، شیرازه عالم از هم می‌پاشد و نظام کیهانی باقی نمی‌ماند. به عقیده عارفان مسلمان با پایان یافتن زمان نبوت و رسالت دیگر مجالی برای نبی و رسول از این جهت که شریعت را تلقی و تبلیغ کنند، باقی نمی‌ماند. به همین سبب پس از رسول اعظم (ص) سلسله نبوت و رسالت ختم شد. لیکن ولایت ولی خداوند ابدی و مستمر است. ولی خدا همان‌گونه که واسطه فیض در جهان است و خیرات و برکات زمین به یمن وجود او به خلایق می‌رسد، همچنین به سبب اتصال و ارتباط ولی خدا به خزائن علم الهی، معارف و حیانی را نیز تلقی کرده و به کسانی که شأنیت و قابلیت تحمل این‌گونه حقایق را دارند، می‌رساند. قیصری در توضیح مقام ولایت و نبوت و ارتباط آن دو با یکدیگر و استمرار ولایت در همه اعصار می‌گوید: «فإن الرساله والنبوه أعنی نبوه التشريع و رسالته تنقطعان و الولاية لاتقطع أبداً ذلك لأن الرساله و النبوه من الصفات الكونية الزمانيه فينقطع بانقطاع زمان النبوه و الرساله و الولاية صفه الهيه... فهی غير منقطعه أزلماً و أبداً» (قیصری، ۱۳۶۳: ۶۴۸). رسالت و نبوت تشریحی بیان می‌پذیرد، اما ولایت پایان‌پذیر نبوده و منقطع نمی‌گردد. چون رسالت و نبوت از صفات کونی زمانی

است و با انقطاع زمان، پایان می‌پذیرد؛ اما ولایت صفت الهی است... پس ولایت پایان‌پذیر نبوده، ازلی و ابدی است.

گرچه مقام ولایت از مقام نبوت و رسالت برتر است، لیکن معنایش این نیست که با وجود شخص نبی، ولی‌ای است که از او افضل است. منظور این است که شخصیت انبیا دو جنبه دارد؛ جنبه ولایی که باطن نبوت است و جنبه رسالی نیز ظاهر نبوت است و جنبه باطن بر ظاهر ترجیح دارد. ابن عربی می‌گوید: «إِنَّ الرَّسُولَ مِنْ حَيْثُ أَنَّهُ وَلِيٌّ أَمَّ مِنْ حَيْثُ هُوَ نَبِيٌّ وَرَسُولٌ، لِأَنَّ الْوَلِيَّ التَّابِعَ لَهُ، أَيُّ لِّلرَّسُولِ أَعْلَى مِنْهُ» (ابن عربی، ۱۳۶۶: ۱۳۵). رسول از آن جهت که ولی است، کامل‌تر است از جهتی که رسول و نبی است نه این که ولی‌ای که تابع رسول است از او بالاتر باشد.

اهل معرفت نبوت را از منظر دیگری به دو قسم تشریحی و انبائی تقسیم کرده‌اند. از این جهت نیز می‌توان به بسط‌پذیری معارف و حیانی قائل گردید. عبارت یکی از معاصرین در این باره چنین است: تقسیم‌بندی دیگری که اهل معرفت درباره نبوت ارائه داده‌اند، تقسیم نبوت به دو قسم انبائی و تشریحی یا عام و خاص است. نبوت تشریحی یا خاص که شامل رسالت نیز می‌شود در مورد کسی مصداق می‌یابد که از سوی خداوند به‌عنوان نبی برانگیخته شود و شریعتی برای امت خود بیاورد. نبوت انبائی یا عام ویژه کسانی است که ادعای برانگیخته شدن از سوی خداوند متعال و حامل پیامی ویژه (شریعت خاص) از سوی او را ندارند؛ اما به برکت اتصال به گنجینه غیب و جنبه ولایی‌شان از حقایق و معارف باطنی خبر می‌دهند. بدین معنا نبوت عام برخلاف نبوت خاص امری ویژه انبیا به معنای متداول کلمه نیست. اولیا الهی و مقربان درگاه نیز می‌توانند مصداق آن باشند. هرچند نبوت تشریحی با ختم سلسله انبیا و شریعت‌های آنان پایان می‌پذیرد؛ اما نبوت انبائی هرگز پایان نمی‌پذیرد تا هنگامی که سلسله اولیای الهی در زمین ادامه دارد. این نوع نبوت نیز ادامه خواهد داشت (یزدان پناه، ۱۳۹۳: ۶۴۴-۶۴۵). همچنین گفته شده است: نبوت تشریحی انقطاع‌پذیر است و با نبوت حضرت خاتم منقطع گردید ولی نبوت انبائی منقطع نمی‌شود؛ زیرا که نبوت انبائی در حقیقت رسیدن به سرو

ولایت است و ولایت را نفاد و پایان نیست. راه رسیدن نبوت انبائی برای همگان باز است فلذا از آن به نبوت عامه تعبیر می‌گردد (شرح دفتر دل، حسن‌زاده، ج اول)؛ بنابراین با توجه به این که نبوت انبائی پایان‌پذیر نیست، از این جهت موجب بسط معارف الهی تا آستانه قیامت خواهد بود.

۳. بسط معارف و حیانی در قرآن و احادیث

با مراجعه به قرآن و احادیث معصومین (ع) به وضوح می‌توان به بسط پذیری معارف و حیانی وقوف پیدا کرد؛ لیکن مأنوس نبودن با آیات و احادیثی که بیانگر این مطلب است، موجب شده که پذیرش این سنخ از مباحث برای عده‌ای دشوار باشد. نباید با انکار و استبعاد، سرچشمه‌های معارف الهی را بست. توصیه قرآن کریم به طهارت نفس و مراقبت آن و صیانتش از هر نوع رجس و پلیدی به این منظور است که انسان در همین حیات دنیایی به جنه اللقاء (بهشت دیدار) نائل آید، ﴿یا ایها الذین آمنوا علیکم أنفسکم﴾ (مائده/۱۲۵). البته نتیجه این ملاقات و اتصال به خزانه غیب الهی بهره‌مندی از معارف عرشی است. امیرالمؤمنین (ع) راه رسیدن به معارف ناب الهی را معرفت نفس و تطهیر آن از هر آنچه او را از درگاه الهی دور می‌کند و نیز رهایی از همه وابستگی‌ها و معبودهایش بر شمرده است. «العارف من عرف نفسه فأعتقها و نزهها عن کل ما یبعدها و یوقها» (تمیمی آمدی، ۱۴۱۰: ۲۴۳) عارف کسی است که نفس خویش را بشناسد، موجبات آزادی خود را فراهم سازد و نفس را از هر چیزی که او را دور می‌کند، منزّه دارد.

امیرالمؤمنین (ع) در نهج‌البلاغه راه رسیدن به معارف عرشی و الهی را در گرو عبادت و بندگی خالصانه و ذاکر بودن می‌داند. یاد حق بودن و غیر خدا را از دل و دیده بیرون کردن، اساس ارتباط آدمی با خدا است. ذکر و یاد خدا دل را روشنایی و صفا می‌دهد و آن را آماده دریافت تجلیات و انوار الهی و معارف عرشی می‌نماید. حضرت در این باره می‌فرماید: «إن الله تعالی جعل الذکر جلاءاً للقلوب تسمع به بعد الوقرة و تبصر به بعد العشوه و تنقاد به بعد المعانده و ما برح لله عزت آلائه فی البرهه بعد البرهه و فی

أزمان الفترات رجال ناجاهم فی فکرهم و کلمهم فی ذات عقولهم» (نهج البلاغه، خطبه، ۲۲۲). خداوند ذکر و یاد خودش را مایهٔ روشنی دل‌ها قرار داده است. یاد خدا موجب می‌شود که گوش انسان سنگینی خود را برطرف کند؛ می‌شنود بعد از آنکه نمی‌شنید. یاد خدا دل و جان آدمی را چنان روشنی می‌بخشد که دستگاه ادراک او به کلی متحول می‌شود، توانایی چشم و گوش و عقل او را بالا می‌برد و به گونه‌ای ترقی می‌یابد که گویی قبلاً کر و کور بوده و چیزی از حقایق عالم را نه می‌دید و نه می‌شنید و دل از این پس صدای حق را می‌شنود و آیات و بینات خدا را می‌بیند.

پیامبر اعظم (ص) در همین باره می‌فرماید: غَضُوا أَبْصَارَكُمْ تَرَوْنَ الْعَجَائِبَ (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۱۰۱، ۴۱). چشم بر غیر خدا ببندید تا شگفتی‌های عالم را ببینید. از این سخن رسول خدا استفاده می‌شود آدمی تا به مقام طهارت چشم و گوش نرسد، اسرار الهی را نمی‌شنود و شگفتی‌های جهان را نمی‌بیند.

این دهان بستی دهانی باز شد/ تا خورنده لقمه‌های راز شد

طفل جان از شیر شیطان باز کن / بعد از آتش با ملک انباز کن (مثنوی، دفتر اول، ۱۶۴۹). امیرالمؤمنین (ع) در ادامه می‌فرماید همواره در جهان این گونه بوده که در زمان‌هایی که پیامبرانی نباشند (دروان فترت) خداوند بندگانی داشته است که با آن‌ها سخنان سری می‌گوید و در عقل و عمق جانیشان با آن‌ها سخن می‌گفته است. به عقیده استاد مطهری، حضرت در این کلام می‌خواهد بگوید که تنها پیامبران نیستند که سخن حق را می‌شنوند و الهامی از ناحیه حق به آن‌ها می‌شود؛ افراد دیگری همیشه بوده‌اند و چنین اشخاصی در جهان خواهند بود در عین حال پیغمبر هم نیستند (مطهری، ۱۳۷۴: ۲۵). امیرالمؤمنین (ع) در ادامهٔ این خطبه احوالات و مقامات ذاکرین و اثر شگفت‌آور ذکر را بیان می‌کند. کرامات و فتوحاتی را که برای آن‌ها در پرتو عبادت و بندگی خالصانه رخ می‌دهد و منجر به دریافت علوم عرشی می‌گردد، این گونه بیان می‌فرماید: «و إن للذکر لأهلاً أخذوه من الدنیا بدلاً فلم تشغلهم تجاره و لا یبع عنه یقطعون به أيام الحیاه فکأنما قطعوا الدنیا إلى الآخرة و هم فیها، فشهدوا ما وراء ذالک فکأنما اطلعوا غیوب أهل البرزخ فی طول الإقامه

فیه و حَقَّقَتِ الْقِيَامَةَ عَلَيْهِمْ عَدَاتُهَا فَكَشَفُوا غِطَاءَ ذَلِكَ لِأَهْلِ الدُّنْيَا حَتَّى كَانَتْهُمْ يَرُونَ مَا لَيْرِي النَّاسِ وَ يَسْمَعُونَ مَا لَيَسْمَعُونَ... قَدْ حَقَّتْ بِهِ هُمُ الْمَلَائِكَةُ وَ تَنْزَلَتْ عَلَيْهِمُ السَّكِينَةُ وَ فَتَحَتْ لَهُمْ أَبْوَابَ السَّمَاءِ. فَكَشَفُوا قِطَاعَ ذَلِكَ لِأَهْلِ الدُّنْيَا حَتَّى كَانَتْهُمْ يَرُونَ مَا لَيْرِي النَّاسِ وَ يَسْمَعُونَ مَا لَيَسْمَعُونَ» (خطبه، ۲۲۲). کسانی هستند که ذکر خدا را به جای دنیا برگزیده‌اند. چنان مستغرق در ذکر خداوند که هیچ کاری و معامله‌ای آن‌ها را از یاد خدا باز نمی‌دارد. با یاد خدا روزگارشان را می‌گذرانند. ذاکرین باینکه در دنیا زندگی می‌کنند گویا آن‌ها را رها کرده به آخرت رفته‌اند. آن‌ها و رای عالم دنیا را مشاهده کرده‌اند و از احوال اهل برزخ مطلع شده‌اند؛ و قیامت با وعده‌هایش برای آن‌ها تحقق پیدا کرده است. آنان پرده‌ها و حجاب‌ها را برای اهل دنیا کنار زده‌اند؛ و می‌بینند آنچه را که مردم نمی‌بینند و می‌شنوند آنچه مردم قادر به شنیدن آن نیستند. فرشتگان آن‌ها را در بر گرفته و آرامش‌بخش آنان‌اند. درهای آسمان به روی آن‌ها باز شده است. ذاکرین به جزئیات برزخ و قیامت معرفت یقینی پیدا کرده و به مقام حق‌الیقین نسبت به این امور می‌رسند. چنین دستاوردی نصیب غیر آن‌ها نمی‌شود. چشم و گوششان به حقایق عالم باز می‌شود. اموری را می‌بینند که از دیگران پوشیده است.

امیرالمؤمنین (ع) در خطبه متقین می‌فرماید پارسایان کسانی هستند که در همین دنیا احوال ناریان و نوریان را در قیامت مشاهده می‌کنند و از جزئیات آن مطلع‌اند (نهج البلاغه، ۱۹۳).

نظیر همین مطلب در گفت‌وگوی پیامبر (ص) با زید بن حارثه در آن ماجرای بعد از نماز صبحگاهی آمده است که کلینی در کافی به تفصیل نوشته است (کلینی، ۱۳۶۵: ج ۲، ۵۳). باینکه جزئیات برزخ و قیامت اموری فراعقلی است و از عقاید باورهای ایمانی محسوب می‌شود، لیکن این امور ناپیدا را خداوند برای ذاکرین هویدا می‌نماید. این عطیه الهی به ذاکرین همان است که قرآن می‌فرماید: ﴿عَلِمَكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ﴾ (بقره/ ۲۳۹) علمی به شما می‌دهد که از پیش خود قادر به آموختن آن نیستید.

استاد مطهری در خصوص این سخنان امیرالمؤمنین (ع) بر این عقیده است که آن

حضرت در پی تصویرسازی از این تلقی است که تنها پیامبران نیستند که سخن حق را می‌شنوند و الهامی از ناحیه حق به آن‌ها می‌شود، بلکه افراد دیگری نیز هستند که در عین حال که پیامبر نیستند، اما ارتباط با غیب دارند (مطهری، ۱۳۷۴: ۲۵). عبد ذاکر وقتی با بندگی خالصانه به مقام قرب حق نائل گشت، در این حالت ذاکر و مذکور به هم مرتبط و متصل می‌گردند. حاصل این اتصال همان گفت‌وشنودی است که در تمام ادوار تاریخ (چه در زمان حضور انبیا و چه دوران فترت) بین خدا و بندگانش برقرار بوده است. حضرت می‌فرماید: «او ما برح الله فی البرهه بعد البرهه و فی أزمان الفترات عباد ناجاهم فی فکرهم و کلمهم فی ذات عقولهم» (نهج‌البلاغه، ۲۲۲). خداوند همواره در دوره‌های مختلف روزگار و در دوران فترت، بندگانی داشته که با اندیشه و فکرشان نجوا کرده و در درون عقلشان با آنان سخن گفته است. پس از اینکه چشم، گوش و دل ذاکرین با حقایق عالم غیب آشنا شد و درهای آسمان به روی آنان باز گردید و فتوحات نصیبتان شده، خداوند با آنان تکلم می‌نماید. حاصل این دریافت‌ها معرفتی از سنخ علم حضوری است و بالطبع قایم به نفس شخص ذاکر است. اگر این دریافت‌ها وجود لفظی پیدا کرد و در بیان و بنان شخص ذاکر درآمد، در این مرحله است که به بسط معارف و حیانی می‌انجامد. اسم این واقعه و مواجهه مقدس با حضرت حق را هر چه مایل باشی بگذار، منتها نتیجه این مواجهه حصول این معارف و حیانی است که به بسط معارف دینی منجر می‌گردد. گرچه مقام نبوت و رسالت مقام توفیقی است و با رحلت پیامبر اعظم (ص) پایان پذیرفته است و باب وحی رسالی و تشریحی به دلیل جامعیت و کمال دین بسته شده است؛ لیکن ارتباط عرش و فرش و دریافت حقایق عرشی تا برجیده شدن بساط جهان برقرار است. منظور از بسط پذیری معارف و حیانی همین است؛ بنابراین بسط پذیری در معارف و حیانی نافی خاتمیت نیست، زیرا تمام این احوال و مقامات و فتوحاتی که برای اولیا الله پیش می‌آید، در ذیل مقام نبوت و ولایت تحقق می‌یابد.

نتیجه‌گیری

در این مقاله تلاش شد در سه ساحت، با تبیین و تحلیل بسط پذیری معارف و حیانی

پرداخته شود و این مدعا در سه جایگاه مورد سنجش واقع شود که ارتباط با غیب و حقایق بنیادین عالم، اختصاصی پیامبران نیست. این مسأله را در پارادایم کثرت‌گرائی و نیز دیدگاه‌های تجربه‌دینی که هر دو به نحوی با انعزال از معرفت ناب دینی تلاش در توجیه یا بازسازی تنوع فهم دینی دارند، مطرح‌نساختیم؛ بلکه در ره‌آوردهای فلسفی و عرفانی اندیشمندان مسلمان و نیز متون حدیثی تبیین کردیم. ارتباط بشر با خداوند و دریافت علوم و معارف و حیانی اختصاص به انبیا ندارد. چه در عصر حضور انبیا و چه در دوران فترت و پس از عصر خاتمیت، همواره کسانی بوده‌اند که علوم و معارف را از خزانه غیب الهی دریافت کرده و می‌کنند. ولایت اولیای الهی امری مستمر تا لحظه وقوع قیامت است. به تبع استمرار ولایت، فیض الهی نیز در ساحت معرفت مستمر خواهد بود. از این رو بسط معارف و حیانی نافی بسط‌ناپذیری وحی رسالی و خاتمیت نیست. هم‌چنانکه با کمال و جامعیت دین منافات ندارد؛ زیرا بسط‌ناپذیری وحی مربوط به نوعی خاصی از وحی (وحی رسالی) است که با رحلت پیامبر اعظم (ص) باب این نوع وحی به سوی بشر مسدود شده است. در ساحت تحلیل فلسفی بر اساس نگرش هستی‌شناسانه فارابی — ابن‌سینا، تحلیل شد فعالیت عقل فعال تنها در ارتباط با انبیای خداوند خلاصه نمی‌شود، بلکه گذشته از سازوکار ارتباط پیامبر در قالب وحی، گشودگی نسبت به انسان‌ها — با داشتن شرایط خاص — نیز دارد. در نگرش عرفانی، ولیّ خدا جان و روح عالم محسوب می‌گردد و همچنین واسطه فیض خداوند در دو ساحت نظام عینی و علمی (تکوین و تشریح) است؛ از این جهت تا جهان هست، ولیّ خدا نیز حضور دارد. به تبع این حضور و ماندگاری ولیّ خدا، معارف و حیانی نیز بسط می‌یابد. از نظر قرآن و روایات ارتباط و حیانی خداوند با بشر، امری دائمی و مشروط به طهارت نفس و اخلاص و عبودیت است. این ارتباط به تناسب ظرفیت بندگان صالح خدا همواره تحقق‌پذیر است. از طرفی وجود حجت الهی تا آستانه قیامت برای فیض‌رسانی و بقای جهان لازم است، از این رو با وجود حجت الهی و گستره ولایت تا پایان جهان، نزول و بارش معارف و حیانی انقطاع‌ناپذیر بوده و به برکت وجودش، معارف و حیانی بسط می‌یابد؛ بنابراین آیات

مربوط به اکمال و اتمام دین و آیه خاتمیت و روایات مربوط به آن، دلیل بسط ناپذیری وحی رسالی است. باین حال خداوند باب انواع دیگری از وحی را به روی اولیا خاص خود گشوده است. مهم ترین دلیل این ادعا نگاه تاریخ مدارانه به تحول و توسع معرفت دینی در بستر تاریخ است. حجم افزوده های دینی بعد از رحلت رسول خدا تا پایان عصر تشریح و حضور معصومین (ع) و از عصر معصومین تا هم اکنون شاهد گویایی بر بسط معارف و حیانی است.

منابع

قرآن

نهج البلاغه

- ابن سینا. (۱۳۸۵). النفس من کتاب الشفاء، تحقیق حسن حسن‌زاده آملی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
- ----، (۱۳۸۳). الإشارات و التنبیهات با شرح خواجه طوسی، تحقیق حسن‌زاده آملی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
- ابن عربی، محی‌الدین. (۱۳۶۶) فصوص الحکم، ج ۱، تعلیقہ ابوالعطا عفیفی، تهران، انتشارات الزهراء.
- اربلی، علی ابن عیسی. (۱۳۷۹) کشف الغمه فی معرفه الأئمه، ج ۱، ناشر الشریف الرضی، قم.
- التمیمی الآمدی، عبدالواحد بن محمد، (۱۴۱۰). غررالحکم و درر الکلم، قم، دار الکتب الإسلامی.
- جامی، عبدالرحمن، (۱۳۷۰). نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص، مقدمه ویلیام چیتیک، تهران، وزارت فرهنگ و آموزش عالی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- حافظ، (۱۳۷۷) دیوان حافظ، به اهتمام محمد قزوینی و قاسم غنی، قم، مؤسسه فرهنگی انتشاراتی آفرینه.
- حسن‌زاده آملی، حسن. (۱۳۶۵). هزار و یک نکته، تهران، مرکز نشر فرهنگی رجاء.
- سعدی، مصلح‌الدین، (۱۳۷۸). کلیات سعدی، به تصحیح محمدعلی فروغی، تهران، نشر هستان.
- شبستری، محمود، (۱۳۹۰). گلشن راز، تهران، ناشر طهوری.
- صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، (۱۳۶۸). الشواهد الربوبیه فی المناهج السلوکیه، تصحیح و مقدمه سید جلال‌الدین آشتیانی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- صفار، محمد بن حسن، (۱۴۰۴). بصائر الدرجات الکبری، منشورات کتابخانه آیة الله مرعشی نجفی، ق.
- غزالی، محمد بن محمد، (بی‌تا). احیاء علوم الدین، بیروت، دار الکتب العربیه.

- فاخوری، حنا و خلیل جر، (۱۳۸۶). تاریخ فلسفه در جهان اسلامی، مترجم، عبدالمحمد آیتی، تهران، شرکت علمی و فرهنگ.
- فارابی، ابونصر. (۱۳۷۹). اندیشه‌های اهل مدینه فاضله، ترجمه جعفر سجادی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ----- (۱۴۰۷). السیاسة المدنیة، انتشارات المكتبة الزهراء، بیروت.
- فخرالدین رازی، محمد بن عمر. (۱۴۲۳). التفسیر الکبیر، بیروت، دار الفکر.
- فیض کاشانی، ملا محسن، (۱۳۴۲). کلمات مکنونه، تحقیق عزیز الله عطاردی، تهران، ناشر فراهانی.
- قیصری، داود، (۱۳۷۰). شرح قیصری بر فصوص الحکم، محقق سیدجلال‌الدین آشتیانی، تهران، امیرکبیر.
- الکلینی، محمد بن یعقوب، (۱۳۶۵). الاصول الکافی، تهران، دارالکتب الإسلامیه.
- کبیر، یحیی، (۱۳۸۴). انسان‌شناسی (انسان کامل در مکتب عرفانی صائِن‌الدین ابن ترکه)، قم، مطبوعات دینی.
- لاهوری، اقبال. (۱۳۹۵). احیا فکر دینی، ترجمه احمد آرام، تهران، شرکت سهامی انتشار.
- محدث قمی، شیخ عباس، (۱۳۸۵). کلیات مفاتیح‌الجنان، قم، انتشارات قدس.
- مجلسی، محمدباقر، (۱۴۰۴). بحارالانوار، ج ۵۷، بیروت، مؤسسه الوفاء.
- محمدی‌ری‌شهری، محمد، (۱۴۰۵). میزان الحکمه، ج ۱، تهران، مؤسسه‌الاعلام الإسلامی.
- مصباح یزدی، محمدتقی، (۱۳۶۵). راهنما شناسی، قم، مرکز مدیریت حوزه علمیه.
- مطهری، مرتضی، (۱۳۷۴). نبوت، تهران، انتشارات صدرا.
- مولوی، جلال‌الدین، (۱۳۸۷). مثنوی معنوی، تصحیح کاظم برگ نیسی، تهران، شرکت انتشاراتی فکر روز.
- یزدان پناه، سدیدالله، (۱۳۹۳). مبانی و اصول عرفان نظری، نگارش سید عطا انزلی، قم، انتشارات آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).